

نقد و نظری بر شرح و تصحیح ابیاتی از بوستان سعدی

دکتر محمد نیک منش

عضو هیأت علمی دانشگاه رازی کرمانشاه

چکیده

نویسنده در این مقاله، شرح و تصحیح ابیاتی از بوستان سعدی به تصحیح و توضیح دکتر غلامحسین یوسفی را ضمن مطابقت با شرح سودی، شرح بوستان دکتر محمد خزائلی، و شرح و گزارش بوستان از دکتر رضا انزابی نژاد و سعید قره بگلو، مورد نقد و بررسی قرار داده، سپس نظر خود را درباره شرح ابیات و ضبط برخی واژه ها بیان می کند.

کلید واژه: سعدی، بوستان، شرح ابیات، تصحیح.

۱۰۳



فصلنامه پژوهشهای ادبی، شماره ۳، بهار ۱۳۸۳

کارنامه ادبی زنده یاد دکتر غلامحسین یوسفی به چندین اثر جاوید آراسته است؛ با وجود این نگاهی به آثار ایشان، اعم از تألیف، تصحیح، ترجمه، و مقالات وی، توجه خاص او را به شخصیت و آثار سعدی نشان می دهد. تصحیح و شرح دو کتاب بوستان و گلستان، نقش مؤثر وی در ترجمه کتاب تحقیق درباره سعدی از هانری ماسه، و حضور چشمگیر سعدی در چشمه روشن، دیداری با اهل قلم، کاغذ زر، و روان های روشن، گواهی بر این ادعاست. به اعتقاد نگارنده این سطور، مرحوم یوسفی از میان آثار شیخ شیراز به بوستان وی توجه دیگری داشته است. جهان مطلوب و بلکه انسان آرمانی و مطلوبی که سعدی در این اثر ترسیم و توصیف کرده، دکتر یوسفی را شیفته خود کرده است؛ تقریباً در تمامی نوشته هایی که آن زنده یاد از خود بر جا گذاشته است، این عشق به انسان آرمانی به چشم می خورد.

تصحیح و توضیح بوستان - صرف نظر از دیگر آثار ایشان - به عنوان تصحیح و شرحی ارزشمند به تنهایی می‌تواند نام صاحب آن را برای همیشه در فهرست سعدی پژوهان نگاه دارد. اگر نویسنده این مقاله، قصد دارد نظر خود را درباره شرح یا تصحیح پاره‌ای از ابیات بوستان مطرح کند، در واقع دقت نظر و نگاه محققانه مصحح و شارح را در سراسر این کتاب باز نموده است. با احترام به شخصیت اخلاقی و علمی آن بزرگمرد، شرح ابیاتی چند از این کتاب را با شرح بوستان دکتر محمد خزائلی، شرح سودی بر بوستان سعدی، و شرح و گزارش بوستان از دکتر رضا انزابی نژاد و دکتر سعید قره بگلو مورد بررسی قرار خواهیم داد.

۱- بری ذاتش از تهمت ضدّه و جنس غنی ملکش از طاعت جنّ و انس

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۲۳)

- دکتر خزائلی تنها به بیان معنی واژه‌های «ضد، جنس، انس، و جنّ» بسنده کرده است (خزائلی، ۱۳۶۸: ص ۳۶).

- توضیح پر از ابهام سودی خواندنی است:

«ذات شریف خدا از تهمت و اسناد ضدّه و جنس بری است. هیچ کس نمی‌تواند اثبات ضد و جنس درباره خدا بکند. حاصل: او ضد و جنس ندارد...» (سودی، ج ۱، ۱۳۵۲: ص ۱۸)

- دکتر یوسفی نوشته است:

«بری ذاتش...: ذات خداوند از نسبت نادرست ضدّه و هم‌جنس داشتن به دور است» (یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۲۰۴).

- دکتر انزابی نژاد و دکتر قره‌بگلو، نکته‌ای راهگشا بر این توضیح نیفزوده‌اند:

ذات احدیت از ضدّه و جنس مبراً و به دور است و اعتقاد داشتن به همتا و ناهمتا برای خداوند، اعتقادی ناروا و نسبتی ناراست است. (قس حدیث: لا ضدّه له و لا ندّه له) مصراع دوم به بی‌نیازی خداوند از پرستش بندگان دلالت دارد که در بسیار جای قرآن آمده از جمله آل عمران ۹۷/۳ (انزابی نژاد و قره بگلو، ۱۳۸۱: ص ۱۸۴).

به نظر نگارنده، توضیحات اخیر را می‌توان این چنین کامل کرد:

هر چیزی یا به مثل و جنس آن شناخته می‌شود و یا به وسیله ضدّه آن دریافت می‌شود. ذات خداوند دریافتنی نیست؛ نه ضدی دارد تا به کمک آن شناخته شود (تعرف الاشیاء بأضدادها) و نه چیزی مثل و نظیر اوست تا از راه درک مثل آن، ذات خود او نیز درک شود. (لیس کَمِثله شیء)

غنی بودن خداوند در مصراع دوم نیز می تواند با آیات متعددی از قرآن که به بی نیازی او اشاره دارد، مرتبط باشد، مثلاً: **لَلّٰهُ مَا فِی السَّمٰوٰتِ وَ الْاَرْضِ اِنَّ اللّٰهَ هُوَ الْغَنّٰی الْحَمِیْدُ**. (لقمان/ ۲۶)

۲- کلاه سعادت یکی بر سرش
 گلیم شقاوت یکی در برش
 (سعدی، ۱۳۶۸: ص ۳۴)

- دکتر خزائلی، تنها کلمه «گلیم» را معنی کرده است (خزائلی، ۱۳۶۸: ص ۳۸).
 - خدا بر سر یکی تاج دولت و سعادت می نهد؛ یعنی خوشبخت می آفریند مانند انبیا و اولیا و در بر یکی، یعنی بر پشت و رویش گلیم بدبختی و شقاوت می گذارد؛ یعنی شقی و بدبخت می آفریند؛ نظیر فرعون و نمرود و ابوجهل. باید دانست که در این بیت شمه‌ای از مذهب جبر وجود دارد. فتدبیر (سودی، ج ۱، ۱۳۵۲: ص ۲۴).

دکتر یوسفی به ذکر معنی دو ترکیب «کلاه سعادت و گلیم شقاوت» بسنده کرده است:
 - کلاه سعادت، گلیم شقاوت: تاج نیکبختی، جامه خشن (بافته از موی بز و گوسفند) بدبختی (یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۲۰۵).

- از این دو بیت (بیت حاضر و بیت قبل) بوی جبریت به مشام می رسد (انزایی نژاد و قره‌گللو، ۱۳۸۱: ص ۱۸۴-۱۸۵).

لازم به ذکر است که در شرح اخیر نیز - مانند شرح دکتر یوسفی - به تأثر شاعر از آیه ۲۶ سورة آل عمران اشاره شده است: **تَوَاتٰی الْمَلٰٓئِكَةُ مِّنْ تَشَآءٍ وَ تَنْزَعُ الْمَلٰٓئِكَةُ مِمَّنْ تَشَآءُ**.
 به نظر نگارنده، این بیت با توجه به ابیات پیش و پس از آن به داستان آفرینش و موضوع آدم و شیطان اشاره دارد:

| | |
|-----------------------------|------------------------------|
| مر او را رسد کبیریا و مثنی | که ملکش قدیم است و ذاتش غنی |
| یکی را به سر بر نهد تاج بخت | یکی را به خاک اندر آرد ز تخت |
| کلاه سعادت یکی بر سرش | گلیم شقاوت یکی در برش |
| گر آن است منشور احسان اوست | ور این است تویق فرمان اوست |

استشهاد به بخشی از تفسیر کشف الاسرار میدی می تواند خواننده را با نگارنده این نوشتار هم عقیده کند. رشیدالدین ابوالفضل میدی در نوبت سوم از تفسیر آیه «وَ اِذْ قُلْنَا لِلْمَلٰٓئِكَةِ اسْجُدُوْا لِاٰدَمَ ...» می نویسد:

«... ابلیس نومید را از آتش بیافریند و در سدره المنتهی وی را جای دهد و مقربان حضرت را به طالب علمی پیش وی فرستد، با این همه منقبت و مرتبت، رقم شقاوت بر وی کشد و زنار لعنت بر میان وی بندد و آدم را از خاک تیره برکشد و ملاّ اعلی را حاملان پایه تخت او کند و



کسوت عزت ورا پوشد و تاج کرامت بر فرق او نهد و مقربان حضرت را آگوید که اسجدوا
لآدم» (مبیدی، ج اول، ۱۳۶۱: ص ۱۵۹).

۳- زمین از تب لرزه آمد ستوه فرو کوفت بر دامش میخ کوه

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۳۴)

- اگر تب لرزه با اضافه خوانده شود، تب کنایه از شدت خواهد بود، اما هرگاه تب و لرزه به صورت عطف خوانده شود، ممکن است به آتش فشانگی و زلزله ناظر باشد و در این صورت دور نیست که گداخته بودن مرکز زمین از آن استفاده شود (خزائلی، ۱۳۶۸: ص ۴۱).

- تب لرزه: در این جا زلزله و زمین لرزه منظورست (یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۲۰۷).

- خدا جرم زمین را بر روی آب مسطح آفرید. زمین به حرکت آمد و بی قرار شد؛ زیرا در روی آب هیچ چیز قرار نمی گیرد. پس خدا به قدرت خود بر دامش میخ کوه فرو کوفت که در نتیجه آرام یافت. همچنان که در کلام شریف وارد شده است (سودی، ج ۱، ۱۳۵۲: ص ۳۴).

- تب لرزه (که بنا به ضرورت وزن، تب لرزه به کار رفته): تکان، لرزش. میخ کوه: اضافه تشبیهی است، زیرا به بیان قرآن کوه‌ها میخ‌های زمین است. (۷- نیأ/ ۷۸) تا زمین را از لرزش و تکان نگاه بدارند (۱۵- نحل/ ۷۸). (انزایی نژاد و قره‌گللو، ۱۳۸۱: ص ۱۸۶)

مرحوم خزائلی و یوسفی نیز به درستی به ارتباط این بیت با این آیه از سوره نبأ (أَلَمْ نَجْعَلِ الْأَرْضَ مَهَادًا وَالْجِبَالَ أَوْتَادًا)، و تعبیر « وَوَدَّ بِالصَّخُورِ مِیدَانَ أَرْضِهِ. از نهج البلاغه اشاره کرده‌اند (خزائلی، ۱۳۶۸: ص ۴۱؛ یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۲۰۷). اما علاوه بر اینها، اشاره لطیفی به « کوفتن میخ بر دامن مصروع » نیز در این بیت وجود دارد. تا همین چند سال پیش، برای نجات و رهانیدن صرع زده‌ای که بی‌اختیار بر زمین می‌افتاد و با دهانی کف‌آلود شروع به لرزیدن می‌کرد، با تکه چوبی خطی به دور او می‌کشیدند یا با میخی گوشه‌ای از لباسش را به زمین می‌دوختند تا به اعتقاد آنان، جئیان او را رها کنند.

سعدی با یادآوری چنین باوری نزد عامه، زمین و لرزش آن را - تا پیش از خلقت کوه‌ها - با زیبایی تمام به مصروعی تشبیه کرده است که خداوند برای رهانیدنش از این تب لرزه یا صرع، میخ کوه را به دامش کویید. کاربرد هم معنای تب لرزه و صرع را در بیتی از تحفة‌العراقین خاقانی ببینید:

از توقیعیست بساخت تعویذ

تب لرزه و صرع آسمان دید

(خاقانی شروانی، ۱۳۵۷: ص ۸۶)

یکی دیده‌ها باز و پر سوخته است

۴- یکی باز را دیده بر دوخته است

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۳۵)

- دکتر خزائلی و یوسفی، به دلیل حضور دو تعبیر «دیده بر دوختن» و «پر سوختن»، باز را در مصراع نخست، پرنده شکاری مشهور معنا کرده‌اند که هنگام شکار آموختن، چشمانش را با کیسه کوچک چرمی، می‌پوشاندند و بدین ترتیب «باز» را در مصراع اول، استعاره از انسانهایی که از شناخت حق عاجزند، فرض کرده‌اند (خزائلی، ۱۳۶۸: ص ۴۵/ یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۲۱۰).

- سودی نیز باز اول را پرنده شکاری گرفته و بیت را این چنین معنی کرده است: «دیده بصیرت یک باز یعنی سالکی دوخته است، حاصل: مبتدی است در وادی و صحرای عشق نمی‌تواند پرواز بکند. یکی هم دیده‌اش باز است ولی پر و بالش سوخته است؛ یعنی در باطن پرواز می‌کند، اما نمی‌تواند در عالم ظاهر کشف راز کرده به سخن گفتن بر طالبان توانا باشد. بعضی از سالکان مبتدی و بعضی منتهی است اما بر کسی کشف راز نمی‌کند و حرفی نمی‌زند» (سودی، ج ۱، ۱۳۵۷: ص ۵۱).

- مراد از باز، سالک راه حق است که در فضای عرفان و یافت و شناخت خدا پرواز می‌کند. به رابطه باز و دیده بر دوختن توجه شود که بازداران برای تربیت باز، مدتی چشمان او را با چیزی کلاه مانند، می‌بستند یا می‌دوختند ... «(انزایی نژاد و قره بگلو، ۱۳۸۱: ص ۱۸۸).

اولاً این استعاره - با فرض پذیرش استعاره - قرینه ندارد و ثانیاً نوعی طرد و عکس در بیت به کار رفته است که با فرض معنی باز شکاری برای واژه ذکر شده، این عکس از بین خواهد رفت.

به نظر می‌رسد، «را» در مصراع اول، رای فک اضافه است؛ یعنی خداوند دیده باز یکی را بسته است و بال و پر دیگری را که چشمش به معرفت باز است، سوخته است. (از بازگو کردن حقایق و معرفتی که دریافته، عاجز و ناتوان کرده است). سعدی، خود در بیت بعد این نکته را تأکید و تأیید می‌کند:

کسی ره سوی گنج قارون نبرد و گر برد، ره باز بیرون نبرد

این بیت تأییدی برای همان دو دسته‌ای است که چشم اولی را به سوی معرفت نگشوده‌اند و دسته دوم که با وجود دیدن حقیقت و ره یافتن به سوی گنج معرفت از بازگشت و خیر دادن از این گنج ناتوان و عاجزند.

باز در مصراع اول، در معنای دیگر خود (باز شکاری)، با دیده بردوختن و پر سوختن آرایه ایهام تناسب دارد - نه استعاره.

۵- کلیمی که چرخ فلک طور اوست همه نورها پرتو نور اوست

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۳۶)

- کلیم را مقتبس از آیه ۱۶۴ سوره نساء - وَ كَلَّمَ اللّٰهُ مُوسٰى تَكْلِيْمًا - دانسته‌اند (خزائلی، ۱۳۶۸: ص ۴۸/ یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۲۱۳).

- سودی، اضافه چرخ به فلک را نادرست، و شکل صحیح آن را «چرخ و فلک» می‌داند (سودی، ج ۱، ۱۳۵۷: ص ۶۳).

اشاره به مسأله معراج، و تفضیل پیامبر اسلام (ص) بر موسی (ع) در شرح خزانلی، یوسفی، و انزابی نژاد به چشم می‌خورد، ولی می‌توان چند نکته را بر آن افزود:

الف) اگر موسی در کوه طور به میقات با خداوند رفت و در جواب «أرنی»، «کن ترائنی» شنید، پیامبر اکرم (ص)، در شب معراج به عرش رفت، دیدار یافت و - بنا به تعبیر شعرهایی چون سعدی - خدا را با «چشم سَر» دید و با او هم سخن شد.

ب) واژه «نور» در ارتباط با موسی، هم به دیدن آتش و حرکت به سمت آن برای گرفتن پاره‌ای از آن اشاره دارد و هم به ید بیضای او. هم چنین این واژه در ارتباط با پیامبر اکرم (ص) - چنانکه تنها دکتر یوسفی اشاره کرده‌اند - ناظر به روایت نبوی مشهور «أول ما خلق الله نوری» است.

ج) مناسبترین اشاره قرآنی بیت، آیه ۹ به بعد سوره مبارکه طه است که هم به تکلیم خدا با موسی (ع) اشاره دارد و هم به راه یافتن او با نور آتش:

وَهَلْ أُنَبِّئُكَ حَدِيثَ مُوسَى إِذْ رَأَى نَارًا فَقَالَ لِأَهْلِهِ امْكُثُوا إِنِّي آنَسْتُ نَارًا لَعَلِّي آتِيكُم مِّنْهَا بِقَبَسٍ أَوْ أَجْدٍ عَلَى النَّارِ هُدًى .

۶- درود ملک بر روان تو باد / بر اصحاب و بر پیروان تو باد

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۳۶)

- در این بیت، «ملک»، را به فتح اول و کسر دوم، از نامهای خداوند خوانده و به آیاتی چند از قرآن کریم که خداوند را مَلِك یا مالک معرفی کرده نیز استشهد کرده‌اند (خزانلی، ۱۳۶۸: ص ۵۱/ یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۲۱۵).

- سودی، ملک را به دو وجه فتح و کسر لام خوانده است (سودی، ج ۱، ۱۳۵۷: ص ۷۳).

- هم چنین، مصراع اول را با بخشی از آیه ۵۶ سوره احزاب - «إِنَّ اللَّهَ وَمَلَائِكَتَهُ يُصَلُّونَ عَلَى النَّبِيِّ...» - همسو دانسته‌اند (انزابی نژاد و قره بگلو، ۱۳۸۱: ص ۱۹۲).

توجه به آیه یاد شده، ترجیح دیدگاه سودی را نشان می‌دهد؛ یعنی به نظر می‌رسد سعدی نیز با توجه به این آیه، امکان مَلِك خواندن و مَلِك خواندن را به خواننده داده است.

۷- چه وصفت کند سعدی ناتمام؟ / عليك الصلوة نبي السلام

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۳۷)

- دکتر یوسفی، «السلام» را از نامهای خداوند دانسته و با استشهد به تعبیر «نبي الوری» در بیت ۸۴:

چه نعت پسندیده گویم تو را؟ / عليك السلام ای نبی الوری،

«نبی السلام» را پیامبر خدا معنی کرده است (یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۲۱۸).

- ضبط «السلام» در شرح سودی، خزائلی، و انزایی نژاد ... به صورت «والسلام» است. این ضبط با توجه به عنوان این بخش از ابیات - فی نعت سید المرسلین علیه الصلوه و السلام - و حضور در ده نسخه خطی، بر ضبط و نظر دکتر یوسفی ترجیح دارد.

۸- عجب دارم از خواب آن سنگدل که خلقی بخشبند ازو تنگدل

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۵۷)

ضبط سودی، خزائلی، یوسفی، و انزایی نژاد و قره بگلو، «بخشبند» است. با وجود اینکه نسخه بدل دیگری برای این کلمه به چشم نمی‌خورد، بنا به شواهد زیر از آثار سعدی، و یادآوری این نکته که سعدی، بیداری حاکم دادگر را عامل خواب و آسودگی مردم، و خواب حاکم را عامل بی‌خوابی و نفرین خلق می‌خواند، به نظر نگارنده، تصحیح قیاسی «بخشبند» به «نخشبند»، بیت را به سبک سعدی نزدیکتر می‌کند. به شواهد زیر از شعر سعدی توجه کنید:

نپندارم آسوده خسبند فقیر

- اگر خوش بخشبند ملک بر سریر

بخشبند مردم به آرام و ناز

و گر زنده دارد شب دیرریاز

(همان جا، ص ۵۴)

خواب می‌گیرد و شهری زغمت بیدارند

- عجب از چشم تو دارم که شبانش تا روز

(سعدی، ۱۳۶۹: ص ۴۹۴)

که شب چگونه به پایان همی برد رنجور

- تن درست چه داند به خواب نوشین در

(همان جا، ص ۷۲۶)

که بیچاره ای دیده بر هم نیست؟

- چه داند لت انبسانی از خواب مست

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۱۲۵)

شب روز می‌کنند و تو در خواب صبحگاه

- شهری به گفتگوی تو در تنگنای شوق

(سعدی، ۱۳۶۹: ص ۵۹۲)

سر و دست و پهلوش کردن فگار

۹- زدن بر خرِ نامور چند بار

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۶۷)

- نامور، در ضبط سودی، «بارکش» و در نسخه بدل، «نامور» است. (سودی، ج ۱، ۱۲۵۲: ص ۴۴۴)

- خزائلی، بیت را به صورت زیر ضبط کرده است:

زدن بر خرِ بی‌گنه چند بار سر و دست و پهلوش کردن فگار (خزائلی، ۱۳۶۸: ص ۱۳۱)

- دکتر یوسفی، با ضبط نامور، نوشته است:

نامور: در این جا یعنی خرِ نجیب، نژاده (یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۲۵۹).

- در شرح دکتر انزابی نژاد و قره‌بگلو، ضمن ضبط « نامور» نوشته شده است: نامور: با ارزش، گرامی (انزابی نژاد و قره‌بگلو، ۱۳۸۱: ص ۲۲۹).

به نظر می‌رسد، سعدی در این بیت با استعاره‌ای تهکمیه، نامور را در معنی بیچاره و بدبخت به کار برده باشد. کاربرد این نوع استعاره در آثار او اندک نیست؛ مثلاً در حکایتی از گلستان گفته است: «در تصانیف حکما آورده‌اند که کژدم را ولادت معهود نیست چنان که دیگر حیوانات، بل احشای مادر بخورند پس شکمش را بدرند و راه صحرا گیرند و آن پوست‌ها که در خانه کژدم بینند، اثر آن است. باری این نکته پیش بزرگی همی گفتم. گفت، دل من بر صدق این سخن گواهی می‌دهد و جز چنین نتواند بودن، در حالت خردی با مادر و پدرچنین معاملت کرده‌اند، لاجرم در بزرگی چنین مقبلند و محبوب!» (سعدی، گلستان، ۱۳۷۷: ص ۱۵۸) پیداست که مقصود از مقبل و محبوب، درست معنای متضاد آن، یعنی منقور است.

۱۰- بلای خمارست در عیش مل
سلحدار خارست با شاه گل

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۱۰۱)

- دکتر یوسفی نوشته است: ... بلای خمار لازمه عیش و شراب نوشی است و خار سلحدار و محافظ شاه گل است (یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۲۹۷).

این بیت، در بردارنده دو تمثیل برای بیت قبل است. سعدی در وصف حال عاشقان خداوند گفته است:

دمادم شراب الم در کشند وگر تلخ بینند دم در کشند

سیس برای تأیید این نظر از دو تمثیل همراهی خمار و لذت شراب، و ملازمت گل و خار استفاده کرده است. نظیر این تمثیل را در ابیات زیر نیز می‌بینیم:

تا جهان بوده است، جم‌اشان گل از سلحداران خسار آورده‌اند

(سعدی، ۱۳۶۹: ص ۴۹۲)

لب پیاله گزیدی، سر از خمار میبچ گلی زشاخ شکستی، قدم ز خار میبچ

(صائب)

۱۱- سمیلان چو بر می‌نگیرد قدم وجودی است بی‌منفعت چون عدم

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۱۰۶)

ظاهراً این بیت در دوره ای بسیار بحث‌انگیز بوده است؛ زیرا دکتر یوسفی و خزانلی هرکدام حدس و نظریات متعددی را از بزرگانی چون فروغی، G.M. Wickens مترجم بوستان به زبان انگلیسی، سید محمد فرزانه، محمدعلی ناصح، همایی، و...، چند ضبط مختلف از برخی نسخ و قول صاحبان برخی فرهنگهای فارسی و عربی نقل کرده‌اند و در نهایت، ضبط سمیلان به صورت سلیمان، چو شمالان، چو ثهلان، شمیلان، ... و طرح معانی مانند بقیه آب در

ته حوض، شتر تندرو، اسم خاص برای کوه، سردستان و سردگاه، و ... هیچ کدام از این دو شارح را قانع نکرده است (یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۳۰۷-۳۰۸). به تعبیر دکتر انزابی نژاد و قره بگلو، «هیچ کدام از این معانی، راه به دهنی نمی برد و مشکل بیت - که مربوط به کلمه سمیلان است - هنوز حل نشده است» (انزابی نژاد و قره بگلو، ۱۳۸۱: ص ۲۷۴).

به نظر نگارنده باتوجه به شواهد زیر می توان واژه سمیلان را با تصحیحی قیاسی به «مغیلان» بدل کرد. آنچه در این بیت سعدی به چشم می خورد، دو نکته زمینگیری و بی منفعتی است. سعدی خود در جایی دیگر به این پابندی و زمینگیری مغیلان اشاره کرده است:

مرا و خار مغیلان به حال خود بگذار / که دل نمی رود ای ساریبان از این منزل
بی منفعتی خار مغیلان در این نکته خلاصه می شود که علاوه بر بی ثمری، حتی سایه ای نیز ندارد. در هفت اورنگ جامی به این موضوع اشاره ای شده است:

ره برده به خیمه ذلیلان / یعنی که به سایه مغیلان
شفیعی کدکنی با زبان و نگاهی نو، زمینگیری گون - و در شعر سعدی، مغیلان - را نمایانده است:

- به کجا چنین شتابان؟ گون از نسیم پرسید.

- دل من گرفته زینجا، هوس سفر نداری / ز غبار این بیابان؟

- همه آرزویم اما / چه کنم که بسته پایم ...

- به کجا چنین شتابان؟

- به هر آن کجا که باشد به جز این سرا سرایم.

- سفرت به خیر! اما، تو و دوستی، خدا را

چو از این کویر وحشت به سلامتی گذشتی،

به شکوفه ها، به باران، برسان سلام ما را. (شفیعی کدکنی، ۱۳۷۳: ص ۱۹)

۱۲- نی بوریا را بلندی نکوست / که خاصیت نیشکر خود در اوست

(سعدی، ۱۳۶۸: ص ۱۲۰)

- دکتر خزائلی، به ذکر معنی مصراع اول اکتفا کرده و خود را گرفتار حل پیچیدگی معنایی بیت

نکرده است: «بلندی برای نی بوریا که هنری دیگر ندارد نیکو است» (خزائلی، ۱۳۶۸: ص ۲۴).

- دکتر یوسفی، در شرح این بیت نوشته است: «نی بوریا: گیاهی است که از ساقه آن فرشهای

خاصی (حصیر) به نام بوریا می بافند. معنی بیت این است که بلندی و برتری جستن برای نی

حصیر خوب است (که فایده ای دیگر در آن نیست) زیرا نیشکر خاصیت شیرینی را در خود

دارد و از بلندی قد و قامت بی نیاز است» (یوسفی، ۱۳۶۸: ص ۳۲۸-۳۲۹). هم چنین در بخش

تصحیح و استدراک، مطلبی را به نقل از دکتر احمد احمدی بیرجندی بدان افزوده است: «بلند



مقامی برای نی بوريا (ساقۀ نيشكر) پسنديده است كه هم بلند است و هم در آن خاصيت نيشكر وجود دارد. «همان جا، ص ۶۱۷»

- هر چه و هر كه شايستگي و ارزش دارد، نيازي به جلوه‌هاي ظاهري ندارد و فقط انسانهاي ناشايست به آرايه‌هاي ظاهر توجه مي‌كنند. براي ني بوريای بي‌ارزش، بلندي ظاهري ارزش حساب مي‌شود و براي نيشكر، داشتن شكر، اگرچه ظاهر بلندي هم ندارد» (انزايی نژاد و قره‌بگلو، ۱۳۸۱: ص ۲۹۷).

به نظر نگارنده در لغزش و خطای دکتر احمدی بیرجندی هیچ تردیدی وجود ندارد؛ چرا كه ني بوريا را با ساقۀ نيشكر يکي پنداشته است. تفاوت آشكار ميان ني بوريا و نيشكر را در بيتي از خاقاني مي‌خوانيم:

ني همه يك رنگ دارد در نيستان ها وليك
از يکي ني قند خيزد، وز دگر ني بوريا
(خاقاني، ۱۳۷۳: ص ۱۹)

با فرض پذيرش معاني ذکر شده، چند ايراد در بيت قابل بررسي خواهد بود:

(الف) کلمه «خود» در اين بيت، قيد تاکيد است، اما گويي شارحان آن را به صورت متممی معنی کرده‌اند.

(ب) مرجع ضمير «او» را نيشكر دانسته‌اند، ولي با اندکي تأمل در ساختار بيت، معلوم مي‌شود كه مرجع اين ضمير، ني بورياست نه نيشكر.

(ج) ارتباط معنوی درستی ميان دو مصراع برقرار نشده است؛ يعني با معنی ذکر شده، انتظار مي‌رفت مصراع اول چنين می بود: ني بوريا را بلندی نه نکوست.

(د) ارتباط منطقی معنایی ميان اين بيت با ابیات پيش و پس از آن برقرار نشده است. به ابیاتی از اين حکايت كه موضوع روايوبي فقيهي خردمند را با بی‌خردانی در لباس آراسته و متظاهر به علم و دين بيان کرده است، توجه کنید:

| | |
|-----------------------------|-------------------------------|
| تفاوت کند هرگز ز آب زلال | گرش کوزه زرین بسود یا سفال؟ |
| خرد باید اندر سر مرد و مغز | نباید مرا چون تو دستار نغز |
| کس از سربزرگی نباشد به چیز | کدو سر بزرگ است و بی مغز نیز |
| میفراز گردن به دستار و ریش | که دستارپنه است وسبت حشیش |
| به صورت کسانی که مردم و شند | چو صورت همان به که دم در کشند |
| به قدر هنر جست باید محل | بلندی و نحی مکن چون زحل |
| نی بوريا را بلندی نکوست | که خاصیت نيشكر خود در اوست |
| برین عقل و همت نخوانم کست | و گر می‌رود صد غلام از پست |

نکته‌ای که در تمامی این ابیات به شیوه‌های مختلف و با تصاویر متنوع تکرار می‌شود، تأکید بر ترجیح باطن و سیرت زیبای هر چیز بر صورت زیبا، یا ارجح معنی بر صورت است. به نظر نگارنده از تأمل در این ابیات چنین بر می‌آید که این بیت علاوه بر تأیید ابیات پیشین، تمثیلی برای بیت پیش از خود به شمار می‌رود: هر کس باید در محل و مرتبه‌ای متناسب با هنر و شایستگی خود قرار گیرد، تو نیز چون زحل - در عین نحوست - از بلندی دم‌مزن، هم چنان که بلندی برای نی بوریا که خاصیت نیشکر یعنی شیرینی را ندارد، شایسته نیست. مطمئناً خواننده این نوشتار، ارتباط و تناسب معنی ذکر شده را با دیگر ابیات می‌پسندد. مسأله‌ای که باقی می‌ماند، حل ایرادهایی چون مصراع اول (با فعل مثبت)، نقش و معنی واژه «خود»، و مرجع ضمیر «او» است. لحن سعدی در این بیت، لحنی طعن‌آمیز و همراه با تحقیر و تمسخر است؛ به این بیان که بلندی برای نی بوریا باید هم برازنده باشد، چرا که خاصیت نیشکر را هم دارد! یعنی:

بلند قامتی نی بوریا برازنده او نیست زیرا آن کمال (شیرینی) را که باید داشته باشد، ندارد؛ همان‌طور که نحوست کیوان سبب شده تا بلندی آن، وسیله‌ای برای افتخار و نازیدن به این بلندی نباشد.

شگفت آور است که تنها سودی بسنوی، متذکر جواز چنین تعبیری شده است: ... و جایز است «که» حرف تعلیل باشد و «او» ضمیر راجع به نی بوریا بوده، متضمن حکم استهزایی باشد، یعنی بلندی شایسته نی بوریاست زیرا در آن خاصیت نیشکر است. (سودی، ج ۲، ۱۳۵۲: ص ۹۱۵).

منابع:

- ۱- خاقانی شروانی، افضل‌الدین بدیل ابن علی؛ دیوان خاقانی شروانی؛ به کوشش دکتر ضیاء‌الدین سجادی، چاپ چهارم، تهران: انتشارات زوار، ۱۳۷۳.
- ۲- -----؛ مثنوی تحفة العراقین؛ حواشی و تعلیقات دکتر یحیی قریب، چاپ دوم، تهران: شرکت سهامی کتاب‌های جیبی، ۱۳۵۷.
- ۳- خزانلی، محمد؛ شرح بوستان؛ چاپ هفتم، تهران: سازمان انتشارات جاویدان، ۱۳۶۸.
- ۴- سعدی شیرازی، مصلح ابن‌عبداللہ؛ بوستان سعدی (سعدی نامه)؛ تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ سوم، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۶۸.
- ۵- -----؛ بوستان سعدی (متن کامل)؛ شرح و گزارش از دکتر رضا انزابی نژاد و سعید قره‌بگلو، چاپ دوم، تهران: جامی، ۱۳۸۱.

- ۶- ----- ؛ کلیات سعدی؛ به اهتمام محمدعلی فروغی، چاپ هشتم، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۹.
- ۷- ----- ؛ گلستان سعدی؛ تصحیح و توضیح غلامحسین یوسفی، چاپ پنجم، تهران: انتشارات خوارزمی، ۱۳۷۷.
- ۸- سودی، محمد؛ شرح سودی بر بوستان سعدی؛ ترجمه و تحشیه و تهیه متن انتقادی از دکتر اکبر بهروز، دو جلد، تبریز: کتابفروشی حقیقت، ۱۳۵۲.
- ۹- شفیعی کدکنی، محمدرضا؛ در کوچه باغ های نساپور؛ چاپ هفتم، تهران: انتشارات توس، ۱۳۵۷.
- ۱۰- مبدی، ابوالفضل رشیدالدین؛ کشف الاسرار و عدة الابرار؛ به سعی و اهتمام علی اصغر حکمت، ده جلد، جلد اول، چاپ چهارم، تهران: مؤسسه انتشارات امیر کبیر، ۱۳۶۱.



پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

